



موانع شکل‌گیری فردیت و آزادی فردی در فرهنگ ایرانی پرسه در احوالات و روایت‌های ایرانی

عطا هودشتیان

آغاز سخن

این نوشته خلاصه سه گفتار است که در دسامبر ۲۰۰۹ در شهر مونترال ایراد کردم. موضوع مرکزی آنها بررسی موانع شکل‌گیری فردیت و آزادی فردی در ایران است که نه به پیروی از یک روش آکادمیک، که در چهار چوب یک گفتار عمومی عرصه شده است. پرسش طراح جلسه برای سخنگو آن بود که آیا اساساً فرهنگ ما التفاتی به مقوله فردیت داشته است، و اگر نه به چه دلیلی؟ و عواملی که موانع احتمالی شکل‌گیری فردیت را در فرهنگ ما ایجاد کرده‌اند کدامند؟ و اساساً معنای فردیت چیست و آزادی آن کدام است؟

این مقولات را از طریق بررسی مفهوم آزادی، و سپس نگاهی به برخی روایت‌ها و افسانه‌های ایرانی گشودم. نخست تفاوتی بنیادین میان درک ما از "رهایی" و آن چه "آزادی مدنی" خوانده شده را عنوان می‌کنم. سپس به کاوش درباره مفهوم "ناخودآگاه جمعی" پرداخته و "نخبه پرستی" و در پهنه آن "قهرمان پرستی" و "شهید پرستی" را از جمله مشخصات آن در ایران دانستم. می‌توان دید که در برخی افسانه‌های ایرانی نوعی گرایش پر قدرت به "پسر کشی" مشهود است که در رفتارهای فرهنگی و سیاسی مان (و در نزد شاهان نیز) شدیداً قابل مشاهده است. این ایده را نه یک امر مسلم، که بگونه یک فرضیه به میان کشیده‌ام و موارد آن را به بحث گذاشته‌ام.

در این گفتار سخن درباره "پسر" را به مفهوم وسیع‌تر "جوان" کشانده و آن را معادل تحول و اراده فردیت و گشایش و نوگرایی خوانده‌ام و دلایل خود را عنوان کرده‌ام.

در این کاوش درمی‌یابیم که هم در "قهرمان پرستی" و هم در "شهید پرستی" یک گرایش پیوسته و پردوام به سرکوب "فردیت" قابل مشاهده است که در پیکره تاریخ مان، در جامعه و در سیاست، در نزد صاحبان قدرت و حتی در نزد نیروهای در نبرد با قدرت به‌طور زنده و فعالی مشهود می‌باشد. که این همه دال بر اتصال پیوسته مفاصل فرهنگی تاریخ ایران دارد، که نه تضادمند، که به گونه‌ای هماهنگ و هم‌آواز در کنار هم جای گرفته‌اند و هریک تکمیل‌کننده دیگریست...

این گفتارهای سه‌گانه در سه بخش ارائه می‌شوند که هر کدام به‌طور مجزا و یا به‌طور جدا از هم قابل مطالعه است. اکنون خلاصه گفتار نخست:

گفتار نخست: از رهایی شاعرانه-عرفانی تا آزادی مدنی

رهايي شاعرانه و آزادي مدني:

از میان اشکال گوناگون آزادی می توان به طور مشخص از دو نوع آن سخن گفت: یکی را "رهايي شاعرانه-عرفانی" نامیده ام، که غالبا با روحیه ایرانی، سنتی و کهن ما همراهی دارد. دیگری "آزادی مدنی" است که با مفهوم تجدد و شهری شدن، و مدرنیته و فردیت همزاد است. شاید بتوان آزادمنشی یا رهایی شاعرانه را که شعر و عرفان ایرانی بر خواص آن فراوان تأکید نموده، و ضرورت آن را همواره به ما گوشزد کرده است، یک رهایی "طبیعی" نامید. این نوع آزادی، بیش تر رهایی از قید و بند است، قید و بند طبیعت، مکافات جامعه و دیگری^۱؛ نوعی رهایی از مکافات و مشکلات زندگی. ادبیات و شعر هزارساله ما با خلاقیت فوق العاده اش بر این گونه رهایی که اساسا به فرد باز می گردد، بسیار تأکید کرده است. این نوع آزادی بسیار پراهمیت است، با این حال، با آن چه که ما در فضای جمعیت انبوه شهری و در مفهوم جامعه مدنی نوگرا یا مدرن به آن نیاز داریم متفاوت است. این تفاوت را در این گفتار روشن خواهیم کرد.

گفتیم که شاید بتوان - به پیشنهاد من- رهایی شاعرانه را یک "آزاد منشی طبیعی" دانست. این مفهوم را از "وضع طبیعی" هابز و جان لاک، دو فیلسوف انگلیسی گرفته ام که پدیداری این وضع را پیش از شکل گیری دولت و سامان یابی جامعه می دانند، یعنی یک حالت پیش مدنی، یا پیش شهری. البته در تحلیل "وضع طبیعی" تفاوت های نظری میان این دو فیلسوف وجود دارد، با این حال، شاید افکار ژان ژاک روسو، فیلسوف فرانسوی، در همین رابطه بیش تر مورد پسند باشد، زیرا وی بنا را بر این فرض می گذارد که انسان در ذات خود آزادمنش است، و در "وضع طبیعی" از راهها و کردارهای وحشیانه و سرکوبگرانه بری است. در مقایسه، شاید باید گفت که حالات و اندرزها و پندارهای شاعرانه ما در ایران با این روحیه "آزادمنشی طبیعی" هم خوانی دارد.

شهری شدن سریع و روستایی ماندن پایدار

با این حال، از زمانی که ما در ایران طی چند قرن اخیر با مقوله شهر در مقابل روستا، زندگی از نوع شهری و صنعتی (یا نیمه صنعتی) در مقابل زندگی و منش روستایی آشنا شده ایم، به تدریج درمی یابیم که آزادمنشی شاعرانه و رهایی عرفانی مان دیگر برای تنظیم رفتارها و شکل دهی به یک **نظم بزرگ شهری**، اجتماعی و مدنی، که اتفاقا آن نیز باید بر پایه آزادی استوار باشد، کافی نیست. پس برای تعیین خطوط زیست اجتماعی مان در عصر حاضر نیازمند ضوابط اجتماعی و شهری جدیدی هستیم، که آن را **قوانین مدنی** می خوانیم.

از دیدگاه ما، همه چیز - تقریبا در همه امور و سطوح- به زندگی شهری باز می گردد. در ایران، شهری شدن ما، **بنیاد هستی مان** را دگرگون نموده است. ایجاد شهر های بزرگ در ایران، **کد های رفتاری** جدیدی را در میان ما ایجاد نموده است. **کد های** که شاید همه آنها برای خود ما هنوز مفاهیم دقیق و روشنی ندارند، و خود به طور روشنی از معانی همه آنها خبر نداریم و یا برای همه آنها

تعاریف معین هنوز نیافته‌ایم. هنوز فلسفه و حقوق اساسی آنها را تدقیق نکرده‌اند. ما در این تحول تاکنون بیش‌تر عمل‌گرا بوده‌ایم.

با زندگی شهری، به‌تدریج و بی‌آن‌که لزوماً خودمان بدانیم چگونه، حساسیت‌های شخصی و اجتماعی ما متفاوت می‌شوند، دیدگاه ما نسبت به رابطه با دیگری، با زمان، کار، تولید، پول، طبیعت و ده‌ها عامل دیگر، تغییر می‌کنند. و چون این همه تحول پدید آمده‌اند، پس ساختار روانی، و معیارهای قضاوت، و خصوصاً از همه مهم‌تر **توقع ما از امر آزادی** نیز به‌تدریج متحول می‌گردد. و این کلیدی-ترین نکته در بررسی تحول تاریخی ایران است. گونه‌ای از این تغییرات در طی قرن حاضر در ما پدید آمده‌است و راه‌گزینی دیگر از آنها نیست. و برخی دیگر در راه هستند.

در نوشتار دیگری شهر را این‌گونه تعریف کرده بودم: "جمعیت انبوه در فضای محدود"، و روستا درست برعکس: "جمعیت پراکنده در فضای نامحدود". در بسیاری موارد ادبیات روشن‌فکری و شاعرانه-عرفانی ما در ایران هنوز تحت اثرات جمعیت پراکنده در فضای نامحدود است.

از این رو پیشنهاد این ادبیات، رهایی شاعرانه، عرفانی، درونی و مستانه از شروط و محدودیت‌ها و قید و بندهای طبیعت و زندگی است. ارجاع این رهایی در غالب امور تنها به یک تن، به عنصر تک افتاده آدمی است. زیرا جهت اصلی رهایی عرفانی به **یک تن** است (نه به جامعه)، و آن یک تن لزوماً کسی است که آموخته‌های آن را فرا گرفته‌است و توانایی درک و تحقق آنها را دارد.

چرا آن آموخته‌ها به آزادی مدنی/جمعیتی تمایلی ندارد؟ به آن دلیل که آن ادبیات، هنوز به ضرورت شهر (جامعه صنعتی یا نیمه صنعتی) و زندگی شهری نرسیده‌است. پس مقصر آن نیست، چرا که آن متعلق به فضای فرهنگی دیگری است. زیرا آن ادبیات در فضای شهری زاده نشده بوده‌است و مشغله آن مقولاتی چون فضای شهری و قوانین مربوط به جمعیت انبوه نبوده‌است. به عبارت دیگر زندگی صنعتی و شهری محدودیت‌های دیگری دارد، و تابع قوانین از نوع دیگر است. دو عامل در این نوع زندگی مؤثر است: **یک قانون، دیگری دولت**.

توجه بشود در این جا دولت تنها به معنای "قدرت متمرکز" نیست، زیرا از این دیدگاه، شاید در همه جوامع و گروه‌ها و یا حتی قبایل نوعی "دولت"، نوعی قدرت متمرکز با مسئولیت حکمرانی وجود داشته‌است.

خواهند گفت که پس **جمع‌گرایی سنتی** ما در کجا قرار می‌گیرد؟ مگر نه آن که سنت ما همگرایی و جمع‌گرایی مردمان را همیشه محترم شمرده‌است. خواهیم گفت: مسلماً که چنین بوده و هست، لیکن این مقوله ما را با دو مشکل روبرو می‌کند:

نخست آن که، درک سنت از آن "جمع‌گرایی" بر پایه قوانین سریز شده از اراده "عنصر برترین" و جایگاه آن عنصر پایه می‌گیرد، و در آن اراده تمایل چندانی به ارجاع به خواسته‌های مردم و مشورت با آنها در تدوین قوانین وجود ندارد.

دوم آن که، در برابر اراده "عنصر برترین" جایگاه فرد تقریباً به هیچ می‌رسد. در این جا، فرد یا پیرو است و متعلق به گله انسانی، و یا مدعی است و ناگهان رهبری را می‌خواهد (این تضاد و حشتناک را در گفتار سوم بررسی خواهیم کرد). در نزد وی یا یک گرایش پردوام عرفانی - شاعرانه مشهود است، یا یک سرکشی درونی شده و **گریز مرموز** و نانوشته‌ای از قوانین اجتماعی/مدنی. از آن رو که در تاریخ

سیاسی ایران "فرد" اساسا هرگز به حساب نیامده است، پس وی منطقا **اعتمادی** به قدرت و صاحبان نظام نیز ندارد. این حقیقت زیرین، خود به خود آن گریز و سرکشی برین و پیوسته از قانون و قانون مداری را توضیح می دهد.

حال اگر در جایی آمده است: "... که انسانم آرزوست"، می توان گفت که "انسان" در این جا موضوع محبت شورانگیز و نوع دوستی پر تاب و توانی است. و این به مراتب در فرهنگ ایرانی قابل اهمیت است، لیکن شوربختانه انسان در این جایگاه هنوز تا **فرد مدنی** فاصله بسیار دارد.

لیکن در مدرنیته، و در مدنیت شهری، **تعریف از آزادی** و درک از آن متفاوت جلوه می کند و نمی توان آن را با "وضع طبیعی" و زندگی روستائی که در آن روستاها و روستائیان جدا جدا زندگی می کردند و شهرک ها با جمعیت اندک و با فعالیت تولیدی و سازمانی بسیار محدود در فضای پیش سرمایه داری می زیستند، مقایسه کرد. به همین ترتیب نمی توان آن را از دل ساختارهای هرمی سنتی و یا دینی استخراج نمود. بلکه این آزادی اساسا از **جنس دیگری** ست و ضرورتا از نقد فرهنگ کهن باید پدید آید.

پیش از مدرنیزاسیون در ایران قرون گذشته، در همه دوره ها می توان حضور فعال "شهرک ها" را دید. با این حال این پدیده با "شهر" که مقوله ای متعلق به عصر جدید است تفاوت ماهوی دارد. شهر عموما دارای جمعیت انبوه، فضای محدود، نوع تولید صنعتی و یا نیمه صنعتی، سازماندهی اجتماعی گسترده و تو در تو، به همراه مدرسه و دانشگاه، علوم جدید، وسایل ارتباط جمعی، شبکه تولید گسترده کالا، وسایل حمل و نقل، بهداشت و فرآورده هایی از این دست همراه بوده است. در ایران مقوله شهر با این ویژه گی ها، تقریبا با رشد سرمایه داری و از حدود عصر انقلاب مشروطه پدید آمد.

جای تکرار نیست که ورود **مدرنیته** در ایران، علیرغم کاستی ها و نقصی صی که به همراه داشت، ساختار اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی ایران را به کلی متحول نمود. ایران از دوران انقلاب مشروطه به این سو؛ در هیچ جنبه ای از حیات خود، با عصر صفوی و یا پیش از آن قابل مقایسه نیست. در این صدساله، تقریبا همه چیز در نزد ما تغییر کرده است. از آن جمله برخورد ما به مفهوم **آزادی**. شاید باید گفت برخورد ما با مقوله آزادی پیچیده، گنگ و سرگیجه آور شده است. زیرا ما را در مقابل درک سنتی-مان از "رهایی" قرار می دهد. بنابراین درک از آزادی هنوز به کفایت به مرحله اندیشه مستقلى نرسیده است. چرا که در این مسیر می بایست به نقد رهایی و سنت و مذهبی آن را تدارک دیده بود نقب بزند و این مهم هنوز در نزد ما به عمق و به کفایت متحقق نشده است.

در ایران شگل گیری ارتش مدرن، گسترش آغازین صنعت، تشکیل نخستین دانشگاه، پیدایش شناسنامه در عصر رضا شاه، به شکل دهی شهرنشینی با اسم و رسم و نام و نشان دار کمک فراوان نمود. که این همه مراحل ابتدایی "جامعه مدنی" و "فردیتی" که البته هنوز نه پدیده ای خود گرا و خودجوش، که ما حاصل رفم های دولتی بوده است، را ایجاد نمود.

حال آن که شهر مکانیسم ویژه خود را دارد. در ایران ما شهرنشین شدیم بی آن که **مدنیت** شهری را درک کرده و پذیرای آن شویم. این ایراد نه تنها در نزد شهرنشینان که خصوصا در نزد دولتمداران به چشم خورد. از آغاز قرن به این سو، هیچ حکومتی مدنیت شهری، که شامل آزادی فردی و بیان آزاد

باشد را نپذیرفت. حال اگر به سراغ فرهنگ برویم، به‌سختی می‌توان مدعی شد که در فرهنگ ما آزادی همچون پدیده‌ای در خود (آزادی همچون آزادی، نه فقط آزادی سیاسی که با استقلال درهم آمیخته است، بلکه آزادی فردی و فکری و مدنی)، همچون یک ضرورت و نیاز حیاتی و بنیادین، همچون یک ضرورت فردی و تاریخی (که هرگونه تحول و دگرگونی مشروط به آن باشد)، در تاریخ جدید ایران درک شده است. تنها زمانی می‌توان مدعی شد که ملتی به درک مقوله آزادی رسیده است که آن را همچون ضرورت حیاتی و مبرم طلب کند و برای آن ستیز نماید.

هیچ چیز نشان نمی‌دهد که ما در سال ۱۳۵۷ به‌راستی به‌دنبال آزادی بودیم. جوانه‌های تازه جان‌گرفته این گرایش کم‌بُنه به آزادی را تازه در جنبش مردمی که از خرداد ۱۳۸۸ شکل گرفت مشاهده کردیم. هیچ آزادی بدون آزادی فردی قابل تحقق نیست، زیرا اساس دموکراسی احترام به فرد است. و در جنبش خرداد برای نخستین بار در پهنه خواسته‌های عمومی، به فرد در شعار "رای من کجاست" رجوع داده شد.^b

در بسیاری موارد، درک ما از آزادی، تنها آزادی سیاسی بود، این‌را در جنبش مشروطه می‌توان دید. در برخی موارد، درک ما از آزادی اساساً استقلال بود. این‌را در جنبش ملی شدن نفت و خصوصاً در انقلاب اسلامی می‌توان مشاهده نمود. تحلیل این ادعاها را در جای دیگری به بحث گذاشته‌ام.^c در میان این همه برداشت، آن‌چه از نظر افتاده است، خود آزادی و درک ضرورت آزادی فردی است. جلوتر مشخصه‌های آزادی را بیش‌تر توضیح می‌دهیم.

ویژگی اصلی زندگی در شهرهای صنعتی و یا نیمه‌صنعتی، "غیر طبیعی" بودن است. نوع آزادی مرتبط به آن نیز نه دل‌نوازنده است نه خودبه‌خودی و نه "طبیعی"، که قانون‌مند است. و اساس قانون بر پایه ذهنیت است و نه عینیت، و امر ذهنی در بنیاد خود غیر طبیعی است.

پس شهر در عصر جدید در ایران قرن گذشته را با شهرک‌ها، و با بازار و کوچه و مکتب و مجلس دوران قدیم نباید مقایسه کرد. در این فضاها پیش‌شهری، انسان مجال بیش‌تری برای "طبیعی" زندگی کردن داشته است. نوع تولید اجتماعی و اقتصادی در "شهرک" اساساً زندگی را پیچیده و پر مشغله نکرده بود. اما برعکس، شهر در عصر جدید از فرد و جمع پدیده‌های جدیدی ساخته، روابط اجتماعی را به گونه‌ای پی‌درپی پیچیده کرده است.

در شهر، هر چه زمان می‌گذرد، تولید صنعتی و اقتصادی نه کم‌تر که افزایش می‌یابد، و روابط اقتصادی و اجتماعی در پی آن نه ساده‌تر که پیچیده‌تر می‌شود، و درک از آن پیچیدگی گام به گام، ذهن و روح شهرنشین را غامض‌تر و مسئله‌دارتر و گرفتارتر می‌کند. هرچه زندگی در روستا ساده و بی‌هیاهوست، و به همین دلیل، هرچه ذهن روستائین ساده است، ذهن شهرنشین پیچیده و هدف‌مند است.

حال این به آن معنا نیست که اگر یک روستایی شهرنشین شد، از روز نخست روح و روان و ذهن و نگاه وی به یکباره متحول می‌شود، بلکه این به آن معناست که به دلیل قرار گرفتن در یک نظام زیستی جدید، در این مسیر پیچ در پیچ، وی خود به خود و به تدریج هدایت می‌شود. درک وی از مبرمات و نظام‌بندی آن نه سهل‌تر که بغرنج‌تر می‌گردد. این همه، وی را هر روز بیش‌از پیش در معرض چالش‌های مهم‌تری قرار می‌دهد. از همین رو، زندگی مردمان پیچیده‌تر و ریسمان حیات‌شان پر رشته‌تر می-

شود.

این مجموعه، انسان ایرانی را در **موقعیت برگشت ناپذیری** قرار می‌دهد.^۴ در جامعه‌ای چون جامعه ما، هر چه مردمان شهری تری می‌شوند، انتظارشان از خود و دیگری، و خصوصا از دولت متحول می‌شود. همین جا عرصه برخورد سنت با مدرنیته گسترش بیش تری می‌یابد. و چون انتظار از خود تحول می‌یابد، نیاز به نظر دهی در احوالات نظام و در سیاست و کشورداری در نزد وی گام به گام مهم تر جلوه می‌کند.

آزادی در فضای محدود

تهران امروز شهری است که بیش از ۱۲ میلیون، و یا بنا به برخی آمارها حتی بیش از ۱۳ میلیون جمعیت دارد. اما این شهر تنها دو سده پیش حدود ۱۵ هزار تن جمعیت داشت. در طول این مدت بسیار کوتاه، تهران به شکل هیولایی گسترش مساحت و جمعیت داشته است و امروز شانزدهمین شهر پرتراکم جهان به‌شمار می‌آید. این گسترش سریع بیمارگونه خود یکی از موانع رشد همگون و متعادل آن است. بی تردید شخصی که از روستا به این شهر عظیم راه می‌یابد، پس از سال‌ها زندگی در آن‌جا، رفتار، عمل و عکس‌العمل‌هایش، و به همین ترتیب ساختار زبانی و روانی‌اش به تدریج ضربه‌پذیر شده و طعمه تغییر و دگرگونی غیر مترقبه قرار می‌گیرد.

زندگی "جمعیت انبوه در فضای محدود" با وجود افزایش تولید، رفاه و گشاده دستی و وفور کالا، مشخصا محدودیت‌های فراوانی برای فرد ایجاد می‌کند. اگر روستایی "در فضای نامحدود" امر آزادی را در رابطه با سنت، آداب گذشتگان و مواضین دینی درک کرده و به آن عمل می‌نمود؛ و اگر عارف و شاعر نوع‌رهایی فردی را بر اساس تمایل و نیاز لحظه و دل و احساس درک می‌کرد، آزادی مدنی محدود و ضابطه‌مند است. طبیعت اصلی این ضابطه را نه سنت‌های کهن، نه ارزش‌های ویژه اعصار قدیم و دین، و نه آوای دل‌انگیز احساس و شور، که "خرد" ایجاد نموده است.

مفهوم آزادی

۱- لزوم **رهایی شاعرانه**: بنابراین زمانی که از آزادی سخن می‌گوئیم، درمی‌یابیم که آن آزادمندی عرفانی و رهایی شاعرانه لازم بوده و هست، لیکن برای پایه‌گذاری جامعه شهری مدنی به هیچ وجه کافی نیست.

رهایی و آزادمندی عرفانی و شاعرانه لازم است از آن رو که اساسا نمی‌توان همه امور هستی را به آزادی مدنی و مدرن و روابطه پر مشغله شهری حواله داد. زیرا جدا از روابط شهری و آزادی مدنی، انسان در خلوتگاه خود نیازمند این رهایی درونی است. در واقع، اگر بررسی مسئله آزادی را تنها به مقوله آزادی مدنی خلاصه کنیم و همه چیز را به این گونه آزادی حواله دهیم، کار را راحت کرده‌ایم. حال آن که آزادی مدنی غربی از نبود نوع دیگر آزادی، یعنی **رهایی درونی** رنج می‌برد. همان حالت رهایی شاعرانه-عرفانی، که در فرهنگ ایرانی ما، چنان که آمد، نمونه‌های فراوان است. اگر آن نوع رهایی برای قوام فردیت مدنی و جامعه مدرن کافی نیست- چنان‌چه به آن اشاره کردیم،

برای تعادل و آرامش و رهایی درونی فرد همواره لازم بوده است.

دانسته‌ایم که انسان از هر فرهنگ و نژادی در پی آرامش درونی است، جایی که بتواند خود را از ترس و مکافات زندگی رها کرده و آرامش و آسودگی خاطر به دست آورد. غالباً در دو مقطع حساس این آرامش به انسان داده می‌شود: در لحظه مرگ، جایی که آدمی از تمامی ترس‌ها و هراس‌ها درمی‌گذرد. چرا که بالاترین هراس‌ها ترس از خاتمه است... ولی دومین، در لحظه ایجاد عمیق‌ترین کاوش درونی است. رابطه‌ای با "خود" و یا با "او" و یا "مطلق". هنوز نمی‌دانیم مقصد این رابطه کدام است، و معنای تمام و کمال "او" یا "مطلق" چیست؟ مذهب، عرفان، سنت، کیش‌ها و گرایش‌های گوناگون هر کدام تعبیر خود را از آن به دست داده‌اند.

به هر رو، این یک سفر عرفانی است که آدمی از بر آن، از مکافات "حال" زمانه رها می‌شود. شعر و عرفان ایران این ابزار و هدف را به دست داده‌اند.

البته، مقصود این گفتار نه بررسی بحران مدرنیته غربی، که باز بینی کمبودهای "رهایی" بگونه شرقی/ایرانی است. با این حال یاد آوری این نکته ضروری است که دستاوردهای فرهنگی ما و ره‌یافت درونی انسان از طریق ادبیات عرفانی و شاعرانه، یکی از عوامل اساسی برای دوری جستن از بحران معنوی در مدرنیته غربی، و ایجاد شرایط برای کسب تعادل انسان ایرانی است.

پس آن حالت رهایی شاعرانه که ما در شرق از آن بسیار بهره برده ایم باید به کمک ما بیاید تا در مسیر کسب آزادی مدنی، تعادل درونی خود را حفظ نماییم.

بنابراین ایراد کار وجود این نوع رهایی نبوده و نیست. ایراد کار کمبود این درک است که با آن رهایی نمی‌توان به مدنیت مدرن رسید و از همین رو باید نوع دیگری از آزادی را ابداع نمود که از پس آن بتوان مدنیت مدرن و جامعه مدنی ایرانی را استوار نمود.

۲- محدودیت های آزادی: حال بازگردیم به بحث نخست خود. گفتیم که رهایی شاعرانه و عرفانی در روند خود ضرورتاً به آزادی مدنی نمی‌رسد، و ما در ایران امروز، به این نوع آزادی نیاز وافر داریم. پس این سخن را بیش تر بگشاییم.

هانا آرنه، فیلسوف آلمانی دوران جنگ جهانی دوم، از دو مقوله "رهایی"، و دیگری "آزادی" سخن می‌گوید. این دو یکی نیستند. از دیدگاه آرنه رهایی خود به خود به آزادی نمی‌رسد.

"وضع طبیعی"، حالتی است که در آن انسان از کلافت و بندهای سردرگم زندگی رهایی یافته است. و گویا رهایی شاعرانه ما نیز به این روحیه نزدیک است. حال آن که، چنان که جلوتر اشاره کردیم، درست برعکس، آزادی مدنی اساساً برپایه شکل دهی به محدودیت‌ها و قید و بند، یعنی قانون، پدیدار می‌شود.

گفتیم که آزادی در صحنه اجتماعی برپایه قیود استوار است. به عبارت روشن‌تر، یکی از کارکردهای پدیده قانون در مدنیت شهری و در مدرنیته، همانا محدود کردن آزادی است. و محدودیت یعنی مشروط کردن آن به اصول و قواعد و قوانین. بنابراین هرچه آزادی مدنی تقبل قید و بند است، رهایی شاعرانه، یافتن راهی برای گسستن از آنهاست!

پس آزادی مدنی به معنای پرسه زدن در عرصه فضا، به هر کجا و به هر سوی، آنهم بر اساس قطب

نمای عارفانه دل و احساس نیست. بلکه این آزادی تابع شرایط است، و نه بر یک فرد و شوق و عشق و تمایلات "عنصر فرهیخته"، که بر اساس "دیگری"، منافع فرد، در قامت احترام به منافع جمع، مجموعه شرکت کنندگان در جامعه، استوار است.

انسان شهری به طور مداوم در کلاف سردرگم رابطه مستمر و پیگیر و غیر قابل انقطاع با دیگری روبروست. از این رو همه چیز در "رابطه" معنا می‌یابد و مرکز این رابطه نیز نه خود، که دیگری است. پس آزادی او محدود است زیرا به سرعت و مستقیماً به حضور دیگری مرتبط است. در این جا از **تنهایی** انسان روستایی که در شب‌های طولانی در مکالمه بی انقطاع با آسمان و ستارگان خود را غرق می‌کرد و از این همه لذت جاودانه می‌برد، بسیار فاصله داریم.

امانوئل لُوی نَس، فیلسوف معاصر فرانسه که به تازگی فوت کرده، و خود اسیر جنگی دوران جنگ جهانی دوم بوده، بسیار درباره مقوله "دیگری" در تعریف حقوق و آزادی تأمل کرده است. وی بر آن است که اساس حقوق بشر "قبل از هر چیز قائل شدن به حقوق دیگری" [نه حقوق خود] است.^۴

هرچه رهایی عارفانه-شاعرانه بی‌زمان و بی‌تاریخ است، «قید و بند» و قانون مداری در حوزه آزادی مدنی این جهانی ست، و از حالت **فرا زمانی** به‌دور است. در جامعه سنتی و دینی شروط از قرون کهن، بی‌پرسش و بی‌چون و چرا، بی‌هیچ مشورتی با فرد و شهروند بنا شده‌اند و به ما رسیده‌اند. بنابراین این شروط خود فرا زمانی و فرا زمینی هستند. به چه معنا؟ به آن معنا که اصول آن بر اساس احوالات و ضرورت زمان ما و نیازهای مردم ما تنظیم نشده‌اند، بلکه فرا تاریخی و فرا جهانی هستند. آن اصول نه به توسط ما (یعنی فرد و شهروند) که به وسیله "نخبگانی" متعلق به اعصار کهن تنظیم شده‌اند که مدعی رابطه با "فرا جهان" را داشته‌اند. و آنان که در زمان حال می‌زییند و باز هم ذکر "فرا جهان" را می‌کنند یقیناً فکر و روح‌شان هنوز از دل خرابه‌های کهنه و پستوهای زنگ زده تاریخ خارج نشده است. حال آن که آن چه ما نیاز داریم قوانین مرتبط به عصر ماست. و آن قوانین که می‌بایست حدود آزادی را تنظیم کنند، تنها به توسط ما و انسان‌هایی نظیر ما باید شکل یابند. و اهرم اصلی تنظیم آن و تنها معیار شکل‌دهی به آن همانا **خرد** است. این خرد - علی‌رغم ویژگی‌های جهان‌شمول خود - در ذات اساساً فردی است و نه الهی، این جایی و این زمانی و تابع جغرافیای فرهنگی است و نه فرا تاریخی و فرا جهانی.

بنابراین پدیده شهر مفهوم آزادی، و درک ما را از «خود» و «جمع» متحول می‌کند. این همه اما، به آن معنا نیست که ما در ایران کاملاً شهری شده‌ایم، قوانین زندگی صنعتی را فهمیده‌ایم و ضوابط آزادی و محدودیت‌های آن را درک کرده‌ایم.

مشکل ما در ایران و جوامعی نظیر ما آن است که **اندکی** از صنعت و آموزش و فرهنگ شهری مدرن غربی را با میزان قابل توجهی از جمعیت ادغام کرده‌ایم. شهرهای ما بسیار بزرگ شده‌اند ولی روحیه و رفتار ما، درک ما از طبیعت و جامعه و فرد و آزادی و قدرت هنوز به میزانی متعلق به زندگی پیش صنعتی است. فرهنگ ما میان دو نیروی پرکشش مدرنیته و سنت سرگردان است.

ما از این تناقض بی‌رحمانه رنج می‌بریم و تاکنون کسی برای آن هیچ داروی کارساز نیافته است. شاید هم دارویی نظری و روشن‌فکرانه برای آن در دسترس نباشد. شاید که جامعه باید خود به تنهایی مکانیسم تحول‌آینده‌اش را بیابد.

با این مقدمات درباره‌رهایی و آزادی، حال باید به فردیت متناقض انسان ایرانی پرداخت. با این درک که شرط اولیه پایه‌گیری آزادی مدنی شکل‌گیری فردیت است، در بخش بعدی مایلیم به جوانبی از مشکلات برای شکل‌گیری فرد و آزادی فردی در فرهنگ ایران پردازیم. پرسش آن خواهد بود که آیا فرهنگ ایرانی در زیرمایه‌های فکریش، در احوالات و روایت‌ها و اسطوره‌هایش، اساساً به فرد و آزادی فردی، آن‌چنان‌که ما از آن سخن می‌گوییم، التفاتی داشته است؟ و اگر نه چرا؟

گفتار دوم:

سرکوب فردیت در افسانه‌ها و روایت‌های تاریخی ایران

"مفهوم "ناخودآگاه جمعی"

در شماره آینده ره‌آورد

یادداشت‌ها

a - "دیگری" در این جا به معنای شخص دیگر و یا هرآن‌چه غیر خود است قلمداد می‌شود. این مفهوم سهم مهمی در روانشناسی غربی دارد

b - این ادعا و تحلیل شعار "رای من کجاست" را در این مقاله ارائه داده‌ام: "شعار رای من کجاست، مرحله عالی درک از آزادی" - مجله ره‌آورد - کالیفرنیا - پائیز ۱۳۸۸ - شماره ۸۸

c - رجوع کنید به: عطا هودشتیان: ریشه‌های فرهنگی انقلاب اسلامی و مسئله غرب زدگی - مجله نگاه نو - تهران - ۱۳۸۴

d - نظریه "برگشت ناپذیری" را در این کتاب توضیح داده‌ام: عطا هودشتیان: مدرنیته، جهانی شدن و ایران - انتشارات چاپخش، تهران، ۱۳۸۲

e - Hannah Arendt: The Human Condition, second edition, University Of Chicago Press; 1 edition (December 1, 1998)

f - Emmanuel, Levinas: «Droit de l'homme et volonté». in: Entre nous, in Philosophie Magazine, Paris, Décembre 2009